

خردسالان

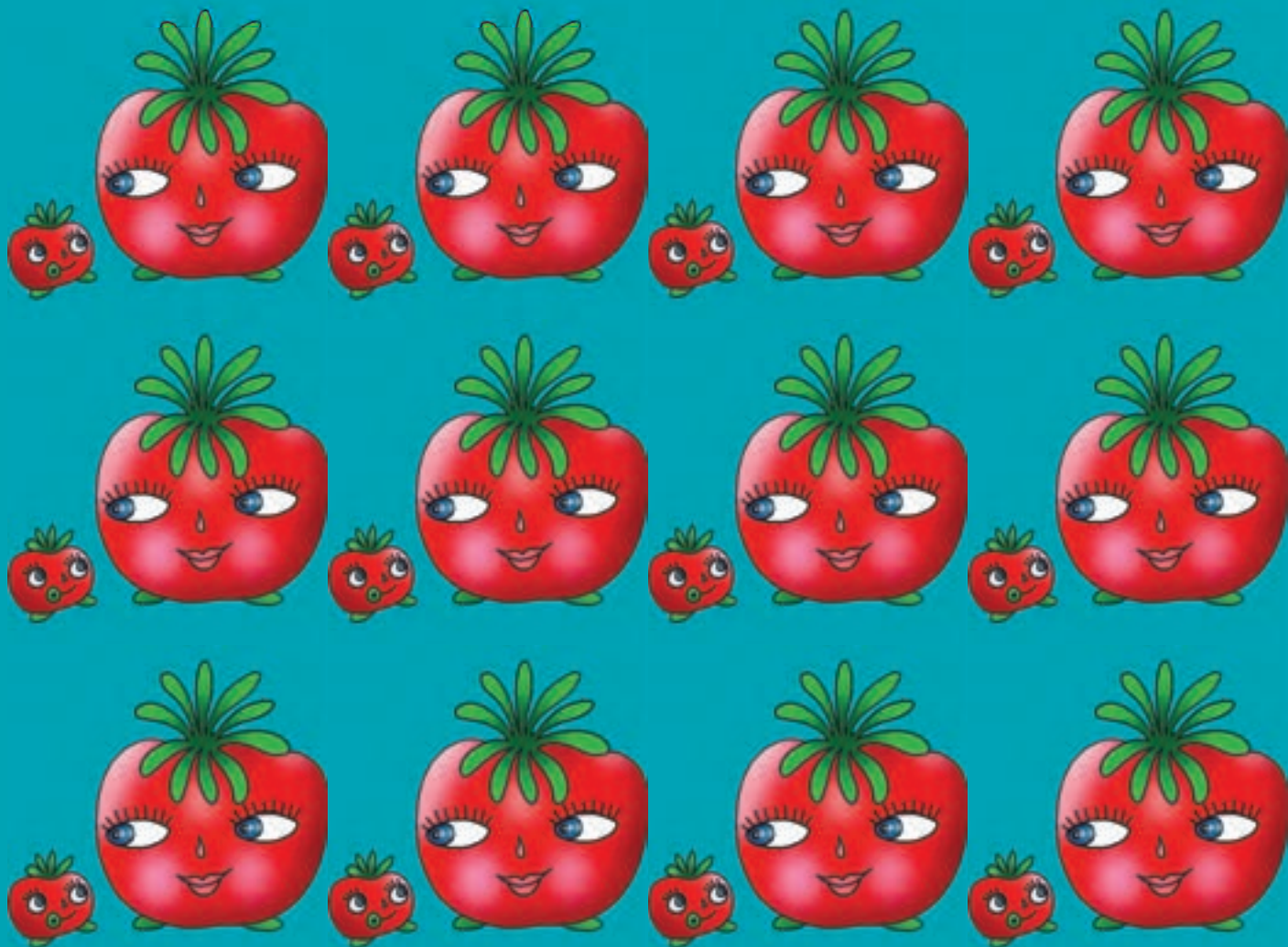
دوست

سال ششم

شماره ۳۴۰ ، شنبه

۲۰ تیرماه ۱۳۸۸

۵۰۰ تومان



دوست

به نام خداوند بفرستد مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



عصای پدر بزرگ

۱۸



مبارک است!

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



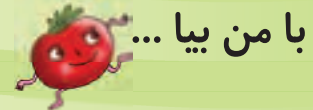
فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های ایمنی

۳



با من بیا ...

۴



کمی فکر کن

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



یک عالمه پروانه

۱۱



جدول

۱۲



پیشی شکار موش یاد می‌گیره!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۶، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمایر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



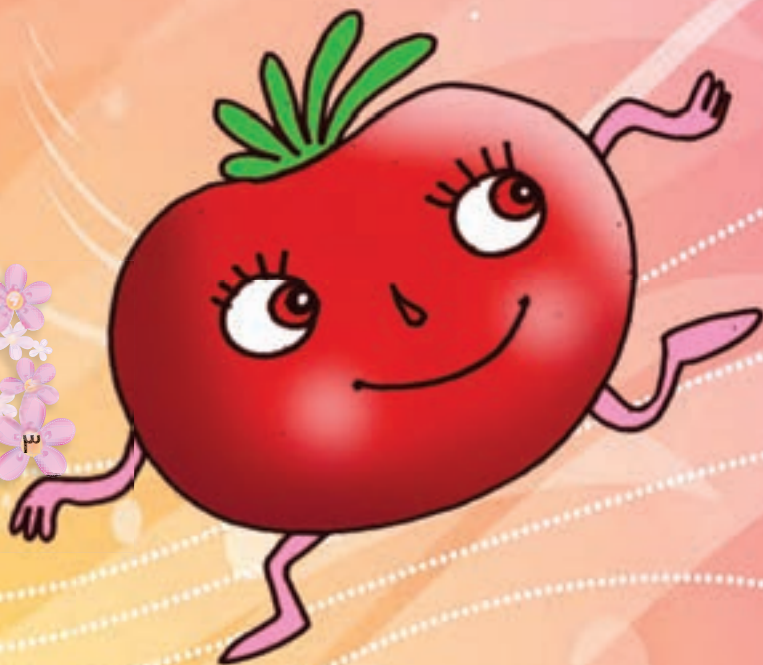
این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بام من بیا...



دوست من سلام.

من گوجه فرنگی هستم. قرمز و تپلی! یک تاج سبز و زیبا هم روی سرم دارم.
حتماً می‌دانی که من چه قدر خوش مزه‌ام. می‌دانی که چه قدر ویتامین دارم و می‌دانی که چه قدر
برای شادابی و سلامت تو مفید هستم!
حالا که همه‌ی این‌ها را می‌دانی، اسم غذاهایی را که در آن از گوجه‌فرنگی استفاده می‌شود،
یکی یکی بگو و برای ورق زدن مجله، با من بیا...




همه فکر کن



یکی بود، یکی نبود. یک روز کفشدوزک به خانه‌اش می‌رفت که صدای خنده‌ی پروانه و زنبور را شنید، اما آن‌ها را ندید. کفشدوزک فریاد زد: «شماها کجا هستید که من نمی‌توانم شما را ببینم؟» زنبور و پروانه، پر زدند و پیش کفشدوزک آمدند. پروانه گفت: «آن بالا! روی گل بودیم.» کفشدوزک به بالا نگاه کرد. گل خیلی بلند بود. کفشدوزک عقب عقب رفت و افتاد روی زمین. پروانه و زنبور به کفشدوزک کمک کردند تا از زمین بلند شود. زنبور به او گفت: «این گل خیلی خوش بو است. شهید شیرینی هم دارد. تو هم بیا پیش ما.» کفشدوزک گفت: «باشد! من هم می‌آیم.» بعد بال‌هایش را باز کرد تا بپرد روی گل اما هر چه کرد، نتوانست خیلی بالا برود. پروانه گفت: «پس این بال‌های تو به چه دردی می‌خورد!؟» کفشدوزک دوباره سعی کرد، اما ساقه‌ی گل خیلی بلند بود و کفشدوزک نمی‌توانست تا بالای آن بپرد. کفشدوزک گفت: «شما بروید. من نمی‌توانم بیایم.» زنبور خندید و گفت: «کمی فکر کن! حتماً یک راهی هست.» و کفشدوزک فکر کرد و فکر کرد. بعد با خوش حالی گفت: «می‌توانم!» پروانه و زنبور پرسیدند: «چه طوری؟»







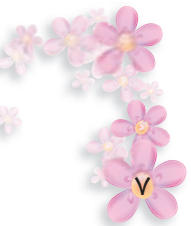
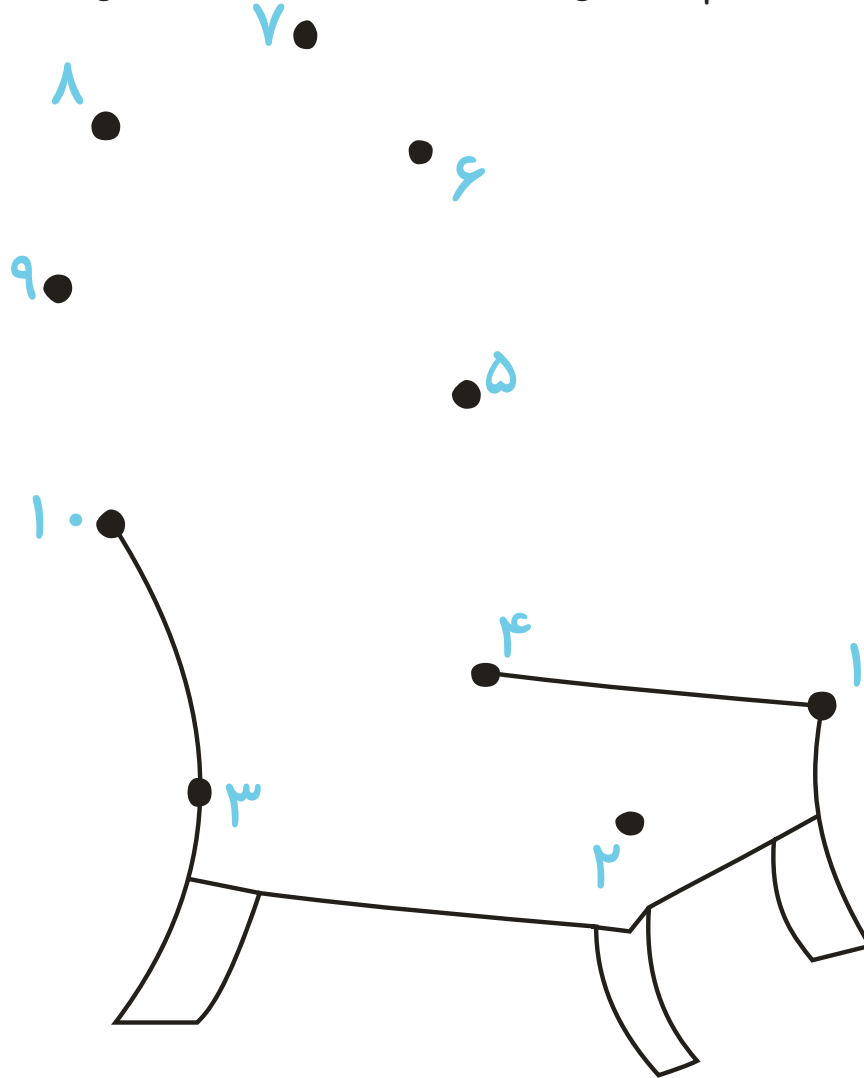
کفشدوزک پر زد و نشست روی پایین‌ترین برگ. بعد پر زد و رفت روی یک برگ بالاتر. بعد یک برگ بالاتر و بالاتر و بالاتر. تا بالاخره به گل رسید. یک گل خوش بو، با شهدی شیرین. کفشدوزک خیلی خوش حال بود و مثل زنبور و پروانه، می‌خندید. حلزونی از آن پایین رد می‌شد. صدای خنده‌ی آن‌ها را می‌شنید، اما آن‌ها را نمی‌دید. کفشدوزک فریاد زد: «بیا بالا! پیش ما!» حلزون گفت: «من نمی‌توانم.» کفشدوزک گفت: «کمی فکر کن. حتماً یک راهی هست!»



نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها

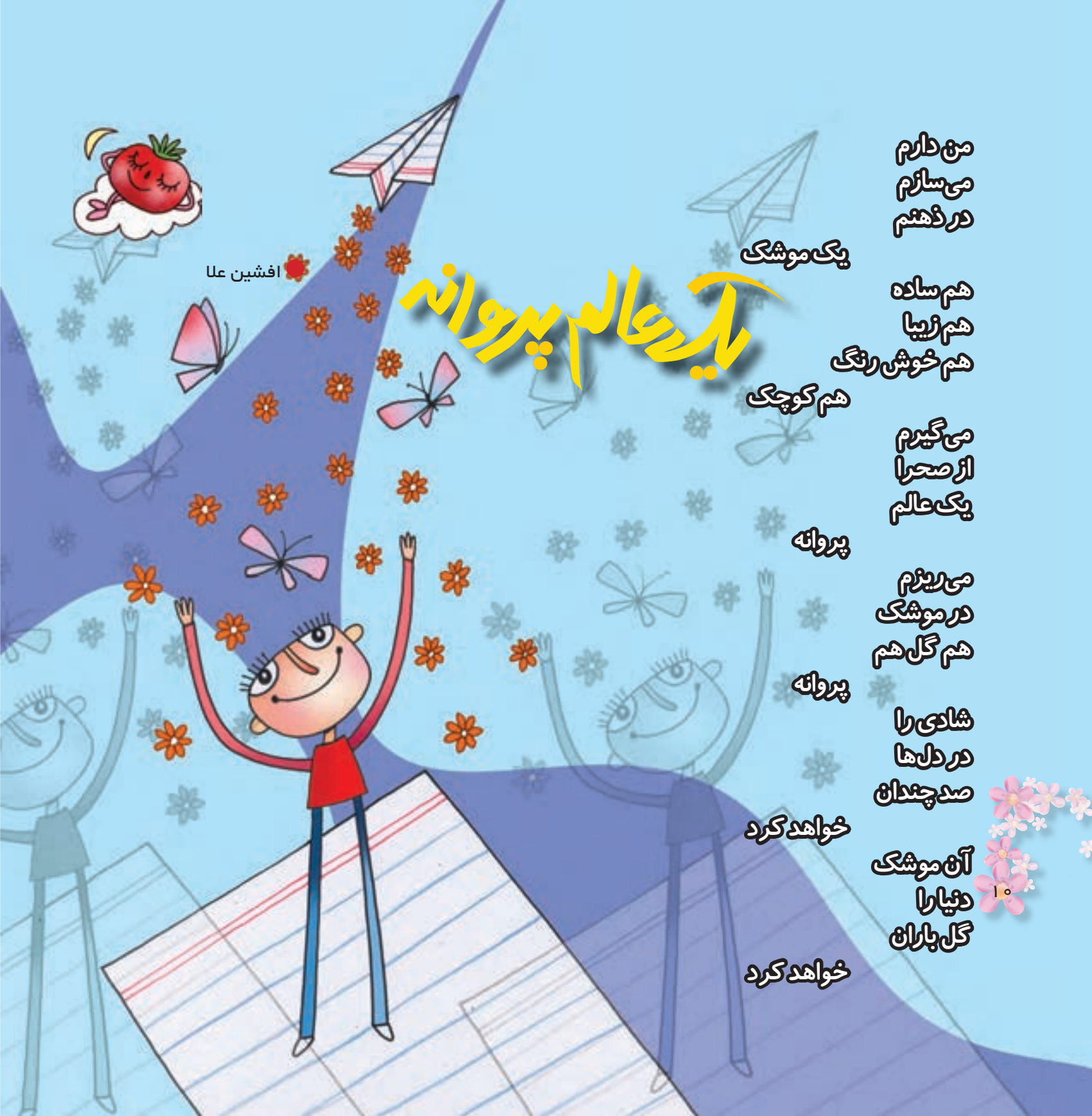
دایی عباس به مادرم تلفن کرد و گفت که حسین مریض شده و تب دارد. مادرم حسین را خیلی دوست دارد. او برای حسین فرنی درست کرد و به من گفت: «آماده شو تا به دیدن حسین برویم و این فرنی را هم پرایش بپزیم.» من داشتم بازی می‌کردم. گفتم: «الان کار دارم!» مادرم گفت: «اگر حسین تو را ببیند، خیلی خوش حال می‌شود. زود کارهایت را تمام کن تا برویم.»

مادرم آماده شد، اما هنوز داشتم بازی می‌کردم. مادرم کنار من نشست و گفت: «سال‌ها پیش در خانه‌ی امام، خانمی کار می‌کرد که مریض شد و مچپور شد چند روز استراحت کند. آن روزها امام پیشتر از همیشه کار داشتند. هر روز افراد زیادی به دیدنشان می‌آمدند، ساعت‌های طولانی کتاب می‌خواندند و به نامه‌های مردم جواب می‌دادند، اما پاهای کارهایی که داشتند، فراموش نمی‌کردند که به آن خانم سر بزنند و احوالشان را بپرسند.» مادرم سرم را بوسید و گفت: «من فکر می‌کنم که تو هر چه قدر هم کار داشته باشی، می‌توانی به دیدن حسین بپایی و او را خوش حال کنی.»

من و مادرم به دیدن حسین رفتیم و پرایش فرنی پزیم. حسین، با این که تب داشت، وقتی مرا دید، خندید. ما با هم فرنی خوردیم و بازی کردیم. من هم مثل مادرم، حسین را خیلی دوست دارم.







افشین علا

این عالم پروانه

یک موشک

من دارم
می سازم
در ذهنم

هم ساده
هم زیبا
هم خوش رنگ

هم کوچک

می گیرم
از صحرا
یک عالم

پروانه

می ریزم
در موشک
هم گل هم

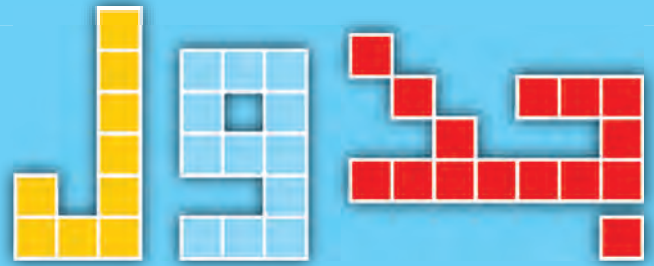
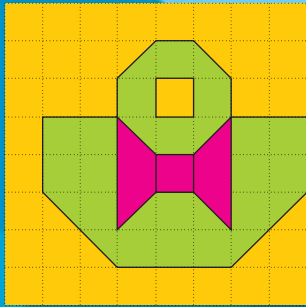
پروانه

شادی را
در دلها
صد چندان

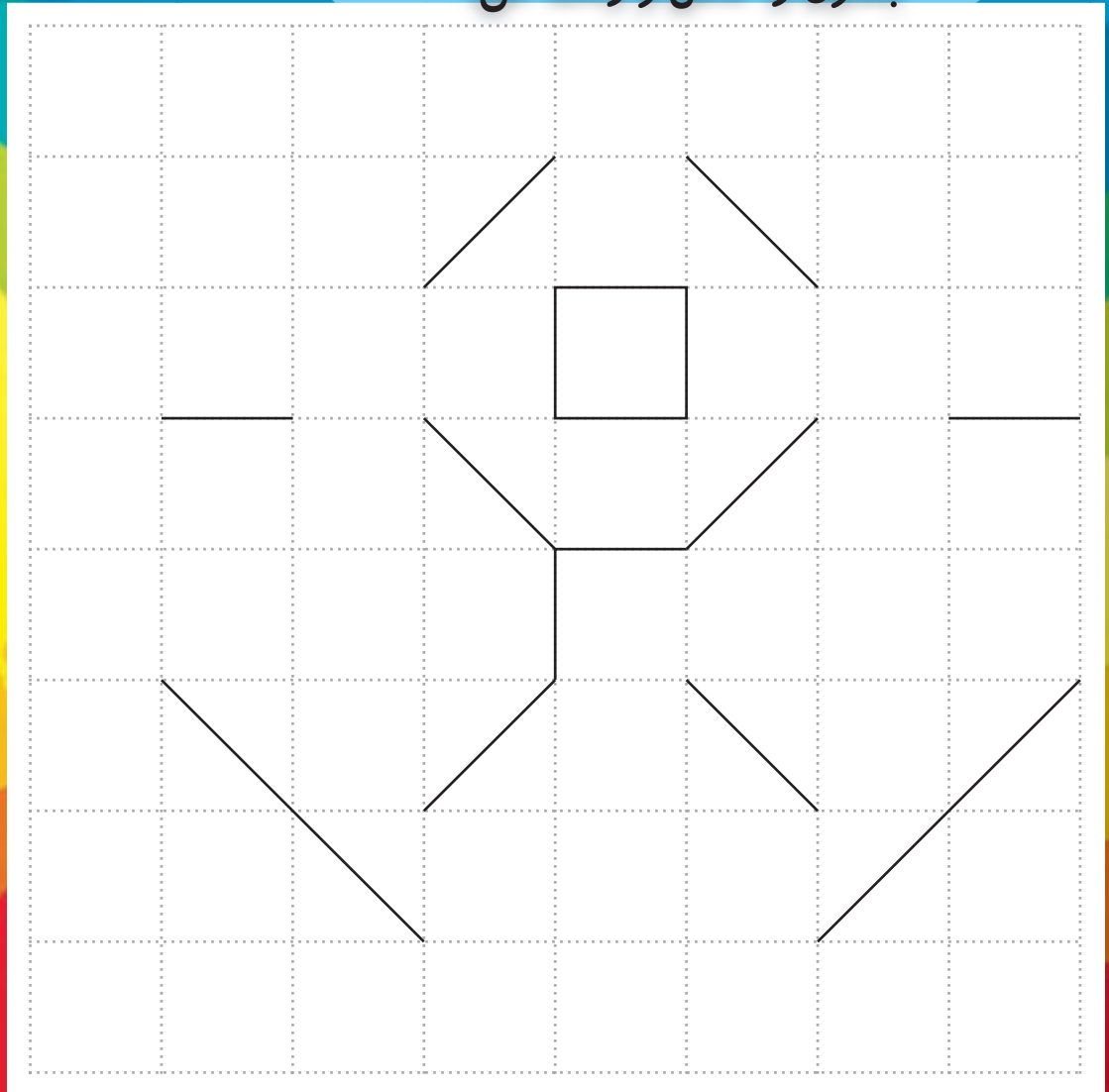
خواهد کرد

آن موشک
دنیارا
گل باران

خواهد کرد

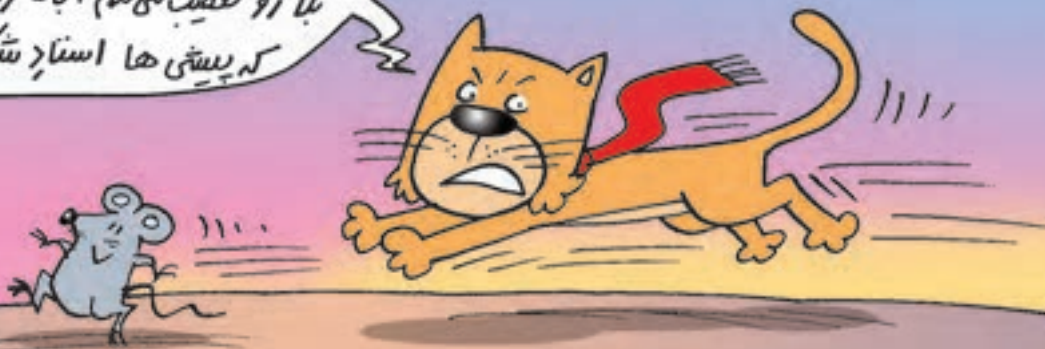


جدول را کامل و رنگ کن.





سلام بچه‌ها! من الان پنجم ساعتی که دارم این موش
بلا رو تعقیب می‌کنم. بالاخره می‌گیرم اش... همه می‌دونند
که پیشی‌ها اسناد شکار خوشی‌ها هستند!



پوف پوف... انظار که این
موشیه نفی دونه!



شما عرض می‌گرفتن
من رو نداری، زحمت نلش



هی هی می‌فرار!









عصای پدر بزرگ

امروز من و پدر بزرگ به پارک رفتیم.
پدر بزرگ، عصایش را گرفته بود. من هم عصای پدر بزرگ
را گرفته بودم. این طوری، نه من گم شدم، نه پدر بزرگ و نه
عصای او!







با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



پروانه



سیب



زنبور





پرنده



کرم

مبارک است

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز،  و  روی گل نشسته بودند که صدای داد و فریاد  را شنیدند.

, ، را به نوکش گرفته بود و می‌رفت.  فریاد می‌زد: «من می‌ترسم!



من می‌ترسم!»  گفت: «باید به  کمک کنیم.»  گفت: «حتماً 




می‌خواهد  را بخورد،  می‌ترسد!» و  و  به دنبال  پرواز



کردند.  رفت و رفت و رفت تا به درخت  رسید. لانه‌ی  بالای درخت

بود.  و  و  هم خسته و نفس‌زنان به او رسیدند.  گفت 





جان! لطفاً این  را نخور.  گفت: «بین چه قدر ترسیده است! او را نخور.»



 با تعجب به  و  نگاه کرد و گفت: «چه کسی گفته من می خواهم

 را بخورم؟!  گفت: «خودمان شنیدیم که  فریاد می زد: من می ترسم!

من می ترسم!  گفت: «برای همین هم تا این جا به دنبال تو آمدیم تا  را

نجات دهیم!»  غش غش خندید و گفت: «نه باباجان! این  دوست من

است. او آرزو داشت که توی یک  زندگی کند. من هم او را با خودم آوردم تا به

آرزویش برسد.»  به  نگاه کرد و گفت: «پس چرا فریاد می زدی؟! 

گفت: «چون از بلندی می ترسیدم. از پرواز هم می ترسیدم.»  گفت: «پس ما این

همه راه را بی خودی آمدیم!»  خندید و گفت: «نه! بی خودی نیامدید. به خانه ی من

مهمان آمدید.»  روی یک  رفت و گفت: «و به خانه ی من!»  و 

خندیدند و به  گفتند: «خانه ی نو مبارک است!»

قصه‌ی خیرات



۲



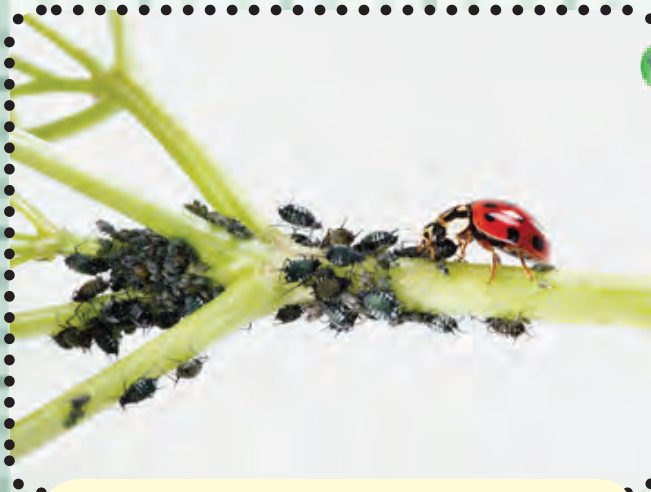
گل پژمرده‌ای را دید.

۱



یک روز وقتی که کفشدوزک، از روی دیوار باغی می‌گذشت.

۴



شته‌ها، با دیدن کفشدوزک، از ترس پا به فرار گذاشتند.

۳



کفشدوزک از ساقه‌ی گل بالا رفت و ناگهان چشمش به شته‌هایی افتاد که به جان گل بی‌چاره، افتاده بودند.



۴

حالا کفشدوزک هر روز به سراغ گل می رود.



۵

با رفتن شته‌ها، گل دوباره شاداب و زیبا شد.



۷

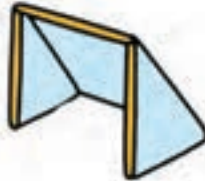
و روی برگ‌های سبز و تازه‌ی او
بازی می‌کند.





بازی

در هر ردیف یک شکل با بقیه فرق دارد. دور آن یک خط بسته بکش.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید

نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء



قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰ آریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ آریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ آریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ آریال
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

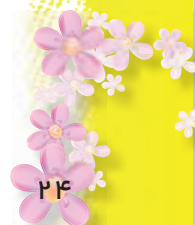
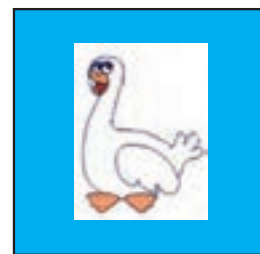
مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.



این شکل را از روی خط آبی قیچی کن.
آن‌ها را به هم بچسبان و تصویر غاز را کامل کن.



کار دستی



خردسالان



دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

دوستان عزیز! لطفاً دستنمائی شخصی خود را بر روی دو خودرسان
یک پاکت نامه پان سیگنید و همراه ما بفرستید.



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشروچ

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست

خردسالان





ترانه های ایمنی

مصطفی رحماندوست



قوقو، قاقو

چاقوی تیزی داشتیم

چاقوی تیز ما کو؟

چاقو تو اسباب بازی هست

تو خونه‌ی عروسک هست

صبح بوده یعنی ساعت شش و هفت

عروسکم، یواشکی، چاقو رو برداشت و رفت

گفت که می‌خواد بازی کنه با چاقو

وای نگوا! اون عروسک بلا کو؟

چاقو که اسباب بازی شما نیست

جاش توی خونه‌ی عروسک‌ها نیست

جاش توی دست و بال بچه‌ها نیست

